
رُخ.ا.م
عوام پرست

عنوان و نام پدیدآور : عوام پرست / رُخام
مشخصات نشر : رُخام
مشخصات ظاهری : وزیری
موضوع : فلسفه
موضوع : تاریخ
موضوع : ارزیابی
زبان سبک : گزیده گویی
تاریخ نشر : خرداد ماه / ۱۴۰۳

عوام پرست

عنوان : عوام پرست

نویسنده : رُخام

طراح و گرافیک : رخام

شمارگان : یکان

قیمت : آزاد

پیش آهنگ

من از تبار افتاده ام

با این همه

چقدر پیچ و خم است در تبار من !

دگر بار چه کسی از من خواهد نوشت ؟

کدام سر ؟

کدامین رویا ؟

من دیگر غیر از خودم ، برای کسی نخواهم

نوشت

من از خودم خواهم نوشت

چه این همه زیاد از ضمیر " تو " نوشته اند !

تو در من جایی نخواهی داشت

من و تو هرگز " ما " نخواهیم شد

پیش آهنگ ॥

جدایی است که انسان را بزرگ می دارد
جدایی بهترین شعر حماسی است
بهترین گذر تاریخ ، در جدایی جریان دارد
جدایی از کاروان
جدایی از ریشه
جدایی از کِشِش
جدایی از دوست
جدایی از همسایه
*براستی که جدایی از خدا بهترین نوع
شناخت است
*ناب ترین ریاکار های فلسفی
و بدنامی های ادبی در ذات جدایی نهفته است .

بخش اول

۱

علم تاریخ

نباید از تاریخ به عنوان نمونه ، از سرگذشتی که
مردم و فرهنگ در آن جایی ندارند به عنوان نشانی
از تاریخ یاد کرد
شرحِ سرگذشت ها ، گونه ی از نوشتِ حافظه
است
که ما دیگر آن را علم تاریخ می نامیم .
شناس نامه ای که گور آن را بهتر می فهمد

۲

هیچ کس نمی تواند در جهانِ مدرن
فلسفی زندگی کند
مگر این که گارد سقراط و افلاطون را داشته باشد
چنان که مشخص شد :
از رواقیون تا وعظ راهی نیست
آن جا حقیقت را به چنگ می آورند
و مُشت را برای آزادی گِره می کنند .

۳

در جهان مدرن ، فلسفه زندگی فلسفه سیاسی است
بزرگ نماهایی که مسجد ، مدارس ، آموزشگاه ، نشست ها ، پلیس و مردم بُزدل آن را تنظیم می کنند
خیلی زُک :
ما بیشتر لَویتان را غورت می دهیم تا اثر حواس را
بالاترین سبک زندگی در جهان مدرن پوشیدن شنلی از روح با مفهوم خدا ست
محال است که این دو با هم هدفی یکسان نداشته باشند
چه این دو همه جا با هم سازگارند ؟
در همه جا !
هیچ کس نیست که این دو را جدا از هم بخواهد
یک عقده ای تمام عیار !

۴

الف :

چرا کلماتی چون دگردیسی ، چیره گی ، براندازی
و ارزیابی در تمام طبقات جامعه انسانی چهره بسیار
ترسناکی را به خود گرفته است
و همه نسبت به این کلمات به شکل کریهی بدبین
هستند ؟!

ب :

از این رو که دیگر هیچ کس چیره نیست.

۵

تقسیم هندو ها

هندو ها دو دسته اند : جلگه ای و غیر جلگه ای
هندو های جلگه ای راه و رسم سرگرمی را بلد
شده اند
و اما هندو های غیر جلگه ای ، هنوز به ایمان
راستین ایمان دارند
هنوز درگیر نذر و پیشکش های مذهبی هستند

۶

همیشه مفهوم خدا در آن قسمت تاول زده جامعه
؛
آن قسمت گسترده عمومی گشته مردم
درست جایی که رسانه آن را به وضوحِ
هرچه پُرسر و صدا تر و بهترمطرح می کند ،
در پایین ترین سطوح جامعه از لحاظ " بدنه "
جریان دارد

۷

هر ملتی باید با بدنه خود زندگانی کند
چه خوب ، چه بد !
مهمترین اصل و یکپارچی یک ملت بزرگ
خوب و بد خویش است
شاید مصر و عربستان بخواهند مومیایی زندگانی کنند
اما خواست پارس نه
به دلایل خود نه
خواست ما ، توانایی ماست
پارس تمام گوهره های رنگ و آبادی را در خود دارد
نشانه ای از کم خونی و اسهال در بدنه نژاد آریایی نیست
معده های دردمند همه از بد آمیزشی نژادها ست

۸

رابطه جوان و اعتراض

من می خواهم به این مو خاکستری ها و
ریشولو های عالی قدرمان نشان بدهم که آیا
واقعا در میان شما کسی جوان هست که معنای
اعتراض را درک کند ؟
و مهم تر از آن این که دقیقا به چه چیز اعتراض
می کنند ؟
آیا واقعا به اندازه کافی جوان هستند که اعتراض
کنند ؟
از دیدگاه چشم انداز زندگی فقط انسان جوان
می تواند معنای اعتراض را به خوبی درک
کند
مردم باید جوان باشند تا اعتراض کنند

۹

بیاید در موردِ " اروپایِ نرم "صحبت کنیم ،
که هنوز در فُرمِ "سفید برفی " ایده آل خود مانده
است
در فریب ِگاو نر !
این دوشیزه عزیز ما .
اروپا چه چیزی را می ریسد و سر هم می کند ؟
بدرستی که در میان گُل های داوودی گم شده
است و هیچ بویی را دیگر احساس نمی کند
هیچ احساسی دیگر نجاتش نمی دهد
مگر احساس بی گناهی ! .
هر کسی در اروپا آرزوی بی گناهی را دارد
هنوز می ترسد !!!
آن قدر که دیگر در شب های روشن چیزی
نمی بیند و نمی خواهند هرگز ببینند
آن ها سینه به سینه با قدم های سنگین ماه به
خواب می روند
و با سینه ها پرت و نگران چشم می بندند

می ترسند احساس کنند و یا ببینند که ستاره ها
با آن همه سلسه ای بودنشان در آسمان چقدر آزادانه
می آیند و می روند و یا منفجر می شوند .
برای مثال در ایتالیا جهان ، جهانِ شیشه ایست
در فرانسه جهان درون شیشه قرار دارد
گویی روی میز اتاق خوابی به گرمی نشسته است
و در یونان ، شیشه درون جهان حکم می کند
و آلمان از بسگانگی آن ها و شرح اندیشه مختلف اروپایی .
حالا بیاید یک راست سراغ آدم های محکم و جسور اروپایی برویم
متاسفانه کسی نیست که بتواند هم اروپایی باشد و هم جسور !
اگر کسی نتواند اروپایی نرم را تحمل کند
یکراست به سراغ بودا می رود

۱۰

تمدن یا همان جانور آدم نام :
چیزی دیگر می خواهد غیر از فرهنگ :
فرهنگ انتقام ، فرهنگ گربه .
تمدن در تمام دوران ها ، نفرت اش را نسبت
به طبع خرمند و جسور ترین طبایع کنار نگذاشته
است و نمی گذارد .
اوج فرهنگ و اوج تمدن کاملا از هم جدا هستند

۱۱

برای به کار گیری شادی بزرگ
باید چندین رُستم را درون خود بکشی .

۱۲

هر چیزی که نخست آورده شود
، یا این که از نخست باشد
نخست باید ارزیابی شود
این چیزی ست که باید شود
ارزش با ارزیابی با ارزش است .

۱۳

هر جا جرقه یا انفجاری رخ داده است ، از آن بعد ،
از آن ، زیاد ساخته اند .

۱۴

انسانی که با شکاکیت زندگی می کند
نخست با قوت زندگی می کند
و هزاران هزار احکام و حکم اخلاقی را زیر پای
خویش می بیند
قضاوت نکنید تا قضاوت نشوید
(این احکام ترسوها) ست یا روح های مساوی .

۱۵

حقیقت صخره های محکمی است که بر سینه
آبی دریا ها نشسته است
چنان برنده که نمی شود بدون داشتن کفش های
فولادین بر آن پای نهاد.
حقیقت صلح را به دریا می افکند
و با جنگ دوباره به ساحل برمی گردد
" صلح و حقیقت هر دو در سینه های ناآرام
خفته اند . "

۱۶

لازمه زندگی ضرورت است :
من باید کاری بکنم که می کنم

۱۷

چه زمانی ما خوی خود را به مراتب هنری و عقلانی ساخته ایم و دیگر به هیچ تضادی نیاز نداریم ؟
آن هنگام که هوس های بی پروا و حسانیت خود را دوست بداریم .
ما بیش تر به چیزهای حق داریم که تا کنون بیشترین بدنامی و رسوایی را در پیش داشته اند

۱۸

مَثَل

آیا نمی خواهید بزرگ ترین سنگ ها را
امتحان کنید ؟
کسی که قله ای را تکان می دهد
باید بتواند دَره یی را نیز تکان بدهد !

۱۹

با شما مدارا نمی کنیم
شما در جستجوی آزادی هستید
یعنی این که هنوز آزاد نیستید

۲۰

چون ثباتِ ماه را در شبانگاهان محکوم دیدم
بر دشتِ خاکشیرزارِ روانه شدم
و یافتن را آغاز نمودم
بر تو می باید این گونه و آن گونه باشی
چیره گشتم
و خیالِ ماه را در فرو دست خود قرار دادم ،
خنده کُنان چون اسبی بدون سوار بر تپه های
بادام زارِ تنگ غروب فرود آمدم
و پای رقص را آوازِ گوش های ماسیده دشت کردم
گوش های که دندانه های سُربی مهمیز آن را
کوفته بود
وگویی خاموشی اش را به یاد آورده بود :
بَر شدن برتر شدن
آوازِ کوهستانی شاهزاده پارسیکا به گوش
می رسد

۲۱

خود را بالا بِنشان ،
بالاتر از سر
بر سر بِنشان خودت را .

۲۲

دوست می دارم کسانی را که کُشتی گرفتن را
جور دیگری آموخته اند
و جور دیگری آن را بلدند و به کار می گیرند :
از این رو که گوشِ خدای خویش را بپیچانند
و صدایش را در بیاورند
از این رو من از این نوع کُشتی گیرانم .

۲۳

از همسایه دوری کنید ، لذا همسایه کَر می کند
همسایه همیشه مواظب است
پاهایش را جمع می کند که مبادا بِلغزد
که مبادا به رقص در آید
او جلو دهان ش را می گیرد
که مبادا کسی خنده اش را ببیند
به خاطر همسایه کاری نکنید
زیرا همسایه دشمنِ خشنودی است

۲۴

نام ا ش کیست ؟ چیست ؟
آن که خشم خود را کوتاه می کند ، فرو می ا فکَند
بهتر این است که بگویم دیگران به او چه خواهند
گفت ؟
چیزی جز عاقل ، فرزانه ، فاضل ، بر او
نام نمی نهند

۲۵

من هزاران بار از قیصریه گُذرکرده ام ،
با دیدگانی صاف و دیده ام
از چپ به راست شامگاهی .
گویا آنجا عدالتی برپا بود که من هیچ کدام
به زیرکی مار زَنگی ندیده ام
زیرا فقط اوست که بر قابِ پریده رنگِ قیصریه
چمبره می ز ند
و نیشخند می اَ ندازد بر تمامِ پژوهش های تاریخی
باستان شناسان ا بله و لشکریان خدا ،
و چه هزاران اشباحِ باریک ،
چونان " یوسف و زلیخا " که شِکار نکرده است
و نیآفریده است
و چه هزاران شکستنی که در خود فرو نبلعیده
است
و چه در گو شِ هزاران کِرم دَرگُذشتنی دُم به
زنگ اَش نَکوفته است ؟

و چه هزاران بار ملکوتِ خدا را
در میانِ ابریشمِ آتش ،
از زرق و برق پوست خود نَتَکانده است ؟!!!

۲۶

همه چیز وقتی افسانه از کار در می آید
که سرِ راه قرار گیرند

۲۷

آینه ای که در آن طبیعت حاکم است
همه را یکه می کند .
صفرها در طبیعت زیادند

۲۸

هر جا که جانب داری از ناتوانی و کم خونی
باب باشد
عملا باید برای نابودی اش برخیزیم

۲۹

برای رام کردن طوفان می بایست
مرغِ هالیکون باشیم
نه مرغِ سلیمان

۳۰

صلیب ، بدی کار را به آن نصرانی برگرداند
یعنی زشتی

۳۱

بزرگ ترین هدفت را بالا بِنشان
آن چه از پوست و گوشت و خون تو است .
این گونه به فرا سوی چیزها قدم نهاده ای !

۳۲

چیزهایی که با حیات طبیعی تولید می شوند
با نگاهِ خورشید آشنا هستند
یعنی خورشید آن ها را می شناسد
بقیه تولیدات ، انگل های آرمان شهر
و مدینه فاضله هستند

۳۳

انسان همیشه سَرش را برای پایانِ کار می گذارد
جایی که دیگر راهی برای او باقی نمانده است ،
به جز یک راه ! .
برای همین است که سَر یا زده یا گُذارده می شود ،
به پیکره های سنگی نگاه کنید ،
بی هیچ وارستگی یا نشانه ای از تن ؟!
: نفرت انَگیز ، شَرم آور .
و چه آسان بر آن پیکره سنگی سَری زیبا ،
حساب شده و دقیق نشانده اند .
بله ،
من نابخِردی سَر را دستور می دهم
و تنَ را خِرد می نامم .

۳۴

در میان ، آن چه حقیقت است ، بازنمایی
و تقلید است .

۳۵

اگر می گوئید جهان جایی دیگریست، یعنی بالاتر
از ما حرکت می کند
حقیقتاً خارج از آن چه که هستیم
و همه ما امور اشتباه یک ذهنِ[وضع الوقوعِ]
رانده شده ایم
باز هم می بایست خود سرنوشت خودمان باشیم

۳۶

بی طبع ترین آدمیان سر و کارشان با اخلاقیّت
است .

۳۷

دروغ شهرت می آورد و به همین دلیل خود را
نمی تراشد ، بلکه زیبا می کند !
دروغِ حقیقت و حقیقتِ دروغ حجاب است

۳۸

دگردیسی ؟!

این تراژدی شما را از دشمنی با من نجات نمی دهد
بلکه دشمن ترتان می کند
من می خواهم شما دشمن من باشید

بخش دوم

۳۹

بیایید بگذاریم در حقیقت زندگی
در مَشام زندگی
در عقل زندگی
و کاری بکنیم که زندگی در چیزها باشد

۴۰

هیچ چیز خود به خود به وجود نمی آید
مگر این که آن را قانونی و مُجاز بنامند .

۴۲

"عقلانیت به مثابه قدرتمند کردن ممنوعیت ها "

عقلانیت در دوره های مختلف و نیز تاکنون
چیزی به جز نشاندن دباره محدویت ها و
ممنوعیت ها نبوده است
فرمول جدید عقلانیت : ستیز با ممنوعیت ها .

۴۳

با از بین بردن جرئت رویارو شدن با حادثه و
پیش آمد ها
و کارهای خود را بی سرپرست گذاشتن است ،
که تخم گناه را در انسان می کارند
یعنی جنگ بین غریزه ها ،
و بعد با وجودِ فضیلت ها ، جنگِ بین فضیلت ها .

۴۴

این جا می خواهیم به مسئله دو جنسی
مفهومِ خدا بپردازیم
خدا همه یا همه خدا :
خدا جهان است یا جهان خداست !
همه و همه توضیح کلام است
آن دیگری آن دیگری را توضیح می دهد
در این بلای منطقیِ جیغ ،
خدا چیزی جز میانجی گری ، در توضیح و تعریف
کلام نیست .

۴۵

آن جهان ، معده ایست دردمند ،
آرام بخشِ آن جهان ،
جمله « من نمیخواهم» است
وجدانی که به تو می گوید : برو بمیر !

۴۶

الف :
ما از انسان فراری نیستیم ، بلکه صدها مرتبه
بر انسان چیره ایم .

ب :
من این ادعا را ندارم که برای اولین بار من انسانم
یا حداقل من باید انسان باشم
من این ادعا را دارم که برای اولین بار من آخرین
انسانم ! .

۴۷

کشور ها شهر ها را به درون خود می کشند
و خفه می کنند .
از شانه های فرو رفته ای شهر صدای گریه می آید
صدای خفقان آورِ نفسِ شهری که عکس خود را
روی دیوار می کشد
و می گوید : همانا انسان
و تُف می اندازد
صدای عنکبوتِ پیری که چون ریسندگان
تصور خود را به آسمان گره می زند
و پشت سَر می نهد .
این است تکرار تجربه ی جبران ناپذیر بختِ بد
از زردی خون ،
از سنگی که با دل ساییده اند
سنگی که یک رگه زردی ای در آن پیدا نیست

۴۸

من تاب این دری وری ها ندارم ،
این کلام ها ، این اَبرهای آویزان به آسمان را ،
این که بی چیزی نیست ...!!
حقیقتی ، قانونی ، پیکره ای ،
این که ما را به این جا آورده اند !
این که خود را از نخست و به خاطر نخست ،
نخست بنده بنامیم
من وجودی ، من مطلق ، من حقیقی ،
من از وجود امده ام یا به سوی وجود در رفتنم
وجود وجودی ، من من ، این جملات بی ترکیب
و بی همه چیز ...

۴۹

سَر بزرگ کردنِ دوران ،
سر ماری ست که دُم ، در دهن خود دارد !
که برابر بکند .
شوق کم داشتنم
گو از این جا زیباست ،
که من را گَم دارند

۵۰

بهترین ریا کاری ها همیشه نایاب ترین چیزها
بوده اند .

۵۱

-کار اراده قوی حیات تقسیم زندگی نیست ،
که قسمتی از زندگیش را بِکَند و به دیگری بدهد.
این برای ما که جز آنانیم نوعی حقارت به حساب
می آید .
اجزای زندگی ، کل زندگی با هم رشد می کنند ،
باهم میخندند ، باهم می‌رقصند
و با هم خاموش می شوند
هر گونه دریوزگی و کمک انسانی مربوط می شود
به بدی های که تازه گندیده شده اند و نام نیک
گرفته اند .

۵۲

با سرزده ها طوری رفتار کنید که گویی آخرین
مهمانی آن هاست ،
نه آمده بودند و نه دیگر خواهند رفت.
شما که نمی‌خواهید همیشه مهمان دار بمانید ؟
می خواهید ؟
پس درونِ خانه های خود خانه های کوچکی بنا
کنید به عمق جنگلی سیاه
آنان را با نور خود در تاریکی غرق کنید
این گونه شما آنان را کمکی گران نموده اید
کار شما که نگهداری از طاوس نیست ؟ هست ؟
اگر سَری به خانه های خالی بیندازید
چه می بینید ؟
خفقان
چه قصه ها می شود از کسی و چیزی که نیست
گفت و نوشت
بهرحال خفقان !
مگر جز این نوشته اند ؟

آن کس که خوب می نویسد پنهان است .
نوشته های انسان پنهان را نمی شود دُباره نوشت
و رو نویسی کرد
بلکه نوشته هایش را می بایست از بَر داشت.
آن کس که نوشته های خوب می نویسد
هرگز به دنبال خانه های خالی نمی‌رود
اون خودش مهمان قاپ است چه برسد به این که
شکارِ خانه های خالی شود .

۵۳

فرهنگ تُف نمی اندازد ، غرولندو نیست
و زیر لُندهِ هیچ سرنوشت آسمانی نمی نشیند .
فرهنگ همانا بو !
اما نه بالا کشیدن بوی گَند در هوای مسموم
ملکوت و هر گونه اصلاح گری ،
چه از نوع مدرن لعابی شان
و چه از نوع شکستنی مآبی شان
دور از سرگذشت یا هر خون بهایی !
دور از هوای مه آلود تاریخ نویسان .

۵۴

زور زدن ، آخرین سلاحِ انسانیت است
آخر زور زدن دیگر به چه کار می آید؟
به جز نشاندن نامی از حقیقت
از فریاد من هستم
" به هر بهایی زور بزنی که هستی
که .. های پیدایش کردم
این جاست :
زندگی به هیچ نمی ارزد یا ..."
چه زور زدن ها که رخت از میان بَر نَبست
چه پهلوانانی که از پشت تیر نخوردند
چه کرم ها که زیر پا له نشد و در خود فرو نرفت
بی شک کسی که خود را بَر حق می داند
یک اوباش متعالی است ،
در غار اخلاق .

۵۵

ارزیابی به مثابه ارزش ،
ارزش با ارزیابی با ارزش است
ارزش یعنی جنگ ،
به خاطر زندگی ، نخست می بایست
نابودگر باشیم
یعنی جانورِ ا هلِ شناخت و کارشناس ،
هر چیز ا بدی ، بِ ذات ، خود به خود ،
هرچیز وجودی ، جوهری :
" منِ مطلق ، منِ حقیقی ، وجودِ مطلق ،
وجودِ حقیقی ، علل البذات "
می بایست نخست نابود شوند
هر حقیقتی که علت را اول و معلول را دوم
می آورد ، می بایست سوزانده شوند
*نابودگر از سه شروع می کند

۵۶

دریغا و هزاران بار افسوس که دیگر هیچ
کارشناس یا روانشناسِ فیزیولوژیک سوبژکتیوی
جنگ اشَ را علیه گرَدن کِشانِ قانون و قانونی ،
یعنی همان مُجاز ، حقیقی و حقوقی
بَر پا نمی کند .
می بایست این نکته را هزاران بار در گوشِ این
نوشته زمزمه کرد ، هزاران بار کوبید و نوشت :
ای دوستان ...
نگذارید منطق روی منطق گذاشتن شان ،
چشم بزرگ بینی را درون شما بنِشاند .

۵۷

به کوری چِشم بی نظر
و نیمه بازِ چشمِ نجوم شناس .
غروبِ زندگی آن هنگام حاکم است
که باغِ علم تاریخ گندم نمَایی می کند
" یعنی ملکوتِ خدا "

پایان